



تاریخ و سرگذشت مشترک ایران و افغانستان

(۲)

گویاترم ز بلبل اما زرشک عام
مهریست بردهانم و افغانم آرزوست
مولوی (دیوان شمس)

پیش از شروع بیان وقایع تاریخی مشترک ، برای جلوگیری از سوء تفاهم و سوء تفسیر ، چه از ناحیه ایرانی و چه از جانب افغانی ، که هر یک ممکن است نکاتی از گفتارم را به جهاتی طبق دلخواه خود نیابند و نویسند ، باید بگویم که در این نوشته ، هر وقت از یکی بودن ایران و افغانستان در دوره های مختلف تاریخ سخن می رود به این معنی نیست که امروز افغانستان و ایران علاوه بر اینکه دو دولت مستقل هستند ، دو کشور و دو ملت جداگانه نیستند و یاد در دوره های دیگری از تاریخ گاهی باهم و گاهی سوای ازهم نبوده اند . کشورها ، امپراطوریهها ، دولتها و ملت های دیگری هم وجود داشته و دارند که زمانی باهم بوده و بعد جدا شده اند : مانند هلند و بلژیک ، سوئد و نروژ و دانمارک ، اسپانیا و پرتغال ،

✪ جناب آقای دکتر محمود افشار معاون سابق وزارت فرهنگ ، مؤسس و نویسنده
مجله گراقتدرآینده ، از رجال نیکنام و عالی مقام معاصر .

انگلیس و ایرلند ، آلمان غربی و شرقی در حال حاضر ، یاجدا بوده و بعد به هم پیوسته اند : مانند انگلیس و اسکاتلند ، یابعضی از کانتونهای سویس . در آمریکای جنوبی و مرکزی ، سالها کشورهای کلمبیا و پاناما يك دولت تشکیل می دادند . در آسیا ، هند و پاکستان تا چندسال پیش تاریخ مشترکی داشتند . غرض آن که در دنیا از این نوع جدائیها و به هم پیوستگیها ، در اثر حوادث و انقلابات داخلی یا مهاجمه های خارجی ، صورت گرفته است و باز هم تاریخ تکرار می شود . جهان همیشه در معرض این تحولات و تجزیه ها و ترکیبها بوده و خواهد بود . این حقایق تاریخی را نمیتوان انکار کرد . نباید هم انکار کرد ، بلکه مورخ بی غرض باید آنها را ، چنان که واقع شده است ، بیان کند و استنباط و قضای خود را بر آنها بیفزاید . اکنون برای نمونه چند مثال از تاریخ عمومی در اروپا و آسیا نقل می کنم :

انگلستان و اسکاتلند

اسکاتلند کشوری است در شمال انگلستان و هر دو داخل در جزیره بزرگ بریتانیا ، که يك وضع و موقع «ژئوپلیتیک» دارند و اکنون با هم تشکیل (سلطنت متحده) بریتانیای کبیر را می دهند . این دو کشور که کم و بیش هم زبان و پیش و کم همدین بوده و هستند از همدیگر جدا و حتی ندمم بوده و جنگها بایکدیگر نموده اند . سبب جدائی آنها هم بیشتر اختلافهای مذهبی بوده است . با این که هر دو کشور پرتستان هستند و اختلاف دینی آنها جزئی میباشد . همانطور که در دوره سلطنت صفویه ، در ایران و بر اصل خانوادگی که صفویها خود شیعه و متعصب بودند و مذهب تشیع را تقویت و ترویج مینمودند ، در بریتانیا نیز ، «هنری هشتم» روی سیاست شخصی خود کلیسای (انگلیکن) را ترویج و تقویت می نمود . در نتیجه ، از لحاظ مذهبی میان انگلیس و اسکاتلند اختلاف افتاد . اسکاتلندیها به اصلاحات مذهبی گرویدند ولی انگلیسها گرچه مانند آنان پروتستان و انگلیکن بودند بعضی از آداب طریقه کاتواییکی داشتند . يك اقلیت مخالف مذهبی در انگلستان تشکیل شد که مورد اذیت و آزار اکثریت قرار گرفت . از میان همین اقلیت ناراضی است که عده ای به آمریکای شمالی مهاجرت کردند و آنجا را استعمار نمودند . اکنون سطوری چند از کتاب شرح حال کومول ترجمه میکنم تا شباهت نسبی که میان آن دوره از تاریخ مشترک انگلستان و اسکاتلند و تاریخ مشترک ایران و افغانستان ، در زمان شاه سلطان حسین صفوی و میرویس و شاه محمود غزنائی ، که آن زمان منشاء آنهمه اختلاف مذهبی سنی و شیعه بود ، دیده شود :

«در آن زمان با این که دو کشور انگلستان و اسکاتلند اسماً و رسماً دارای يك پادشاه

بودند ، دومجلس ودوارتش داشتند ودوکشور جدای ازهم شمرده می شدند . مجلس لندن از نفوذ کرمون ونظامیان خودبیمناک بود ومیخواست که قشون اسکاتلند رابرای سرکوبی آنان دعوت کند . « باید توجه داشت که دوقشون انگلیس ، کرمول و بسیاری دیگر از لحاظ مذهب «مستقل»^۱ ولی مجلسیان مانند اسکاتلندیها «پرس بی ترین»^۲ بودند . چنین هم کردند ، یعنی مجلس علیه قشون تحریکات نمود وباسکاتلندیها سازش کرد به امید این که سپاه اسکاتلندی قشون انگلیس (یعنی سپاه خودشان) را شکست دهد . ملاحظه می کنید که در آن تاریخ (ایمان مذهبی) در انگلستان بر (حسروطنی) غلبه داشته است ، همچنان که زمان صفویه وغلزائیها دراصفهان وقندهار نیز چنین بوده است ، البته بجزئیات تاریخ وارد نمیشوم .

حال که سالهاست آتش جنگ خاموش شده است در انگلستان ودر اسکاتلند تاریخهائی که می نویسند دو گونه نیست . وقایع راجحان که روی داده مینگارند ودرسی که باید از تاریخ فراگیرند می آموزند .

هندوستان وپاکستان

راست است که امروز دولت وملت وکشور پاکستان وجود خارجی دارد . ولی این رانیز همه میدانند که پاکستان جزئی از نیم قاره هندوستان است و اختلاف مذهب میان هندو ومسلمان (وسیاست استعماری انگلیس) موجب این جدائی شده است . اسم (پاکستان) هم تازه وضع گردیده است . اگر اختلاف مذهب نبود هیچ دلیل نداشت که بنگاله یا پنجاب دونیم شود : بنگاله شرقی وپنجاب غربی از آن پاکستان گردد وبنگاله غربی و پنجاب شرقی درملکیت هندوستان باقی باشد . یابرسر کشمیر به عنوان این که مردم آنجا مسلمانند ولی راجه آن هندو است اختلاف میان دو دولت باقی ماند و بعدهم ، در اثر تحریکات هند ، بنگاله شرقی از پاکستان جدا وبه اسم (بنگلادش) تشکیل دولتی مستقل بدهد . البته سیاست انگلیس محرک این تقسیمات بوده ، اما وجود اختلاف مذهبی نیز راهنما وممداین سیاست شده است . بهر حال اکنون که چنین شده ودو دولت هندوستان و پاکستان وجود دارد آیا جائز است که پاکستانیها برای گذشته کشور خود بطور مصنوعی تاریخی بنویسند که مخالف تاریخ اسکندرمقدونی و سلطان محمود جزئی از هند بوده تاخت وتاز نمود که گفته شود با (پاکستان) رزم تاریخی رامسوخ وعوض نمود .

اسپانیا و پرتغال

اسپانیا و پرتغال از لحاظ «ژئوپلیتیک» شبیه به ایران و افغانستان هستند: هر دو در شبه جزیره (ایبریا) واقعند که در سه طرف به دریا و یک سمت به سلسله کوههای پیرنه محدود است و از فرانسه جدا میشود. چندی پیش کتابی بقلم دکتر جهانگیر قائم مقامی زیر عنوان (اسناد فارسی عربی و ترکی در ارشیو پرتغال...) چاپ شده ولی تازه بدست من آمده است. بقیه موضوع را از این کتاب نقل مینمایم:

«پرتغال که بنام دیگرش (لوزبتانی) خوانده میشده تا پایان سده پانزدهم میلادی که استقلال یافت همواره جزو قلمرو اسپانیا بوده است و بنا برین تاریخ پرتغال را در خلال تاریخ اسپانیا باید بررسی کرد... در سال ۷۱۱ میلادی (۹۳ هجری) بخشی از اسپانیا بدست مسلمانان فتح شد... و روابطی میان مسلمانان و اسپانیا و کشورهای دیگر پدید آمد که مردم پرتغال هم در آن سهمی داشته اند. به سال ۱۰۹۰ میلادی (۴۸۷ هجری) مبنای انتزاع ناحیه پرتغال از اسپانیا و استقلال آن سرزمین گذارده میشود». تفاوت چشمگیری که میان ایران و افغانستان از یک طرف و اسپانیا و پرتغال از جانب دیگر وجود دارد این است که آن دو یکی شیعه و دیگری سنی میباشند در صورتی که اینها هر دو کاتولیکند. فرق دیگر آنکه اسپانیا و پرتغال زبان مشترکی ندارند هر چند پرتغالی و اسپانیولی هر دو ریشه لاتینی دارند، اما ایران و افغانستان، علاوه بر لهجه های محلی، یک زبان مشترک عمومی هم دارند که فارسی دری باشد. بعد از رانده شدن عربها از شبه جزیره (ایبریا) هر دو کشور مستقل و جدا از هم نشو و نما کردند. در حال حاضر با اینکه پرتغال و اسپانیا هر دو از لحاظ شبه جزیره ایبریا شریکند، اداره هواپیمائی اسپانی نام مشترک (ایبریا) را برای سازمان خود انتخاب نموده است، همچنان که افغانستان هم نام (آریانا) را که جزئی از ایران باستان بوده و مشترک است برای هواپیمائی خود برگزیده است. برای این نه پرتغال مدعی اسپانیاست نه ایران مخالف افغانستان. نمونه های دیگر هم هست مانند سوئد و نروژ و دانمارک که دوتای اول در شبه جزیره (اسکاندیناویا) و سومی در جنوب آن قرار دارند. و در جای دیگر بدانها اشاره شده است.

بسیاری از وقایع تاریخی میان دولت ایران
خیلی از رجال سیاسی تاریخی و ادبی دو کشور مذکور
احترام گذاشت.

سلطان محمود غزنوی، فردوسی طوس
سنائی غزنوی، مولوی بلخی و غیره هم ایرانی
نویسنده مشهور فرانسوی می آورم که هم فرانسوی بلخی، فرخی سیستانی،
افغانستانی. یک مثال از یک
بویسیها او را بحق از خود

میدانند ولی بر سر او باهم مناقشه ندارند . آن کس ژان ژاک روسو است که تولدش در ژنوسویس (زمانی که ژنو جزئی از خاک فرانسه بوده است) میباشد . لغت لاروس کوچک فرانسوی مینویسد : «ژان ژاک روسو نویسنده فرانسوی متولد ژنو» سویسیها نیز این نوشته را قبول دارند و مجسمه او را به افتخار خود در ژنو برپا داشته اند . همین حال را عنصری داشته است . در زمان حیات او بلخ جزئی از ایران بزرگ آنروز بوده و امروز شهری از شهرهای دولت مستقل افغانستان است . پس عنصری هم ایرانیست هم افغانستانی باین معنی که مانند روسو بطوری که لغت لاروس درباره روسو نوشته است . از طرف دیگر ، هیچ ملتی نباید و نمیتواند هجومهای خارجی و تمدن خارجی را تمدن خود بنامد ، یاشورشهای داخلی را مهاجمه خارجی انگارد ، «تداخل» ایران و افغانستان در یکدیگر در زمانهای گذشته «هجوم و حمله خارجی» محسوب نمیشود . بهمین جهت من ، برخلاف مورخان و نویسندگان افغان و ایران ، فتحری و اصفهان و همدان را از طرف سلطان محمود و سلطان مسعود و حمله محمود غزنائی را از قندهار به اصفهان ، هجوم و تسخیر خارجی ندانسته و نمیدانم .

تمدن یونانی زمان اسکندر و سلوکیدها در ایران و دولت مقدونی باختر در بلخ مربوط بخود آنهاست نه ایران و افغانستان . البته ذکر آنها در تاریخ ما و آنها هر دو می آید اما افتخاری برای هیچکدام ندارد . همچنان که افتخارات دولت روم و بیزانس به عثمانیها و ترکها ربطی ندارد . هر چند اینان قائممقام آنها شده اند ، و بغلط مدتها در ایران عثمانی را دولت روم میخواندند . قائممقام **فراهانی** هم در بیتی گفته است :

روم شوم و روس منحوس از دو جانب قصدشان تسخیر آذربایجان شد
مقصودش از (روم) دولت عثمانیست که در زمان او بخاک ایران دست اندازی
میکرد . قائممقام هم متوجه بوده است که عثمانیها هم مانند روسها نسبت به آذربایجان
سوونیت داشته اند .

مانده دارد

1_ Independant

2_ Presbiteriant